بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 77**

جلسه۰۸/ ۱۲/ ۸۸ چکیده تحلیل مختار و تحلیل شهید صدر از جمع عرفی

**چکیده تحلیل مختار و تحلیل شهید صدر از جمع عرفی**

در مورد جمع عرفی عرض کردیم که تحلیلی را ما ارائه کردیم و تحلیلی را شهید صدر. ما سابقا می گفتیم که تحلیل ایشان نامعقول است، بعد از این اشکال عدول کردیم و گفتیم که این تحلیل مشکل عقلی ندارد و مشکل این است که موارد متعارف جمع عرفی این گونه نیستند. محصل فرمایش ایشان در جمع عرفی این بود که جمع عرفی این است که متکلم دلیل قرینه را که منفصل است دلیل قرار می دهد بر تعیین مرادش از دلیل ذوالقرینه. البته این خلاف اصل عقلایی اولی است، ولی در برخی موارد به جهاتی متکلم به دلیل منفصل نیز اعتماد می کند. جمع عرفی چه از قسم حکومت باشد و چه به اصطلاح خاص خودش باشد، در همه اینها قرینیت قرینه برای ذوالقرینه از طرف خود متکلم، صورت گرفته است.

در جایی که قرینه از نوع حاکم باشد، نفس لسان حکومت است که قرینیت قرینه را به ما افهام می کند و به تعبیر شهید صدر قرینیت حاکم را به اعداد شخص متکلم است، ولی در سایر موارد این که کلامی قرینه بر دیگری باشد، به جهت اعداد عرفی (به تعبیر شهید صدر) است؛ یعنی عرف کلامی را قرینه بر کلام دیگر قرار می دهد و با توجه به اصل عرفی بودنِ متکلم می فهمیم که متکلم هم از این روش عرفی پیروی کرده و در نتیجه او هم مثلا خاص یا مقید را قرینه بر عام یا مطلق قرار می دهد.

ما عرض می کردیم که تحلیل قرینه و ذوالقرینه به این شکل صحیح نیست. ما برای فهم کلام متکلم گاهی از ظهور کلام استفاده می کنیم و گاهی ظهور کلام دیگر قرینه بر تعیین مراد از کلام اول می شود و لازم نیست برای رسیدن به مدلول استعمالی کلام حتما از مخالف ظهور خود کلام استفاده شود. ظهور قرینه ما را به مرادِ کلام ذوالقرینه می رساند؛ حال یا به این جهت که کشف از عدم ظهور در دلیل ذوالقرینه از ابتدا می کنیم و یا این که ظهور مخالف بوده و متکلم قصور در تعبیر داشته است که در جلسات سابق به این احتمالات اشاره کردیم. به هرحال این گونه نیست که متکلم قرینه را نصب کرده باشد بر تعیین مراد استعمالی از ذوالقرینه. عرف خود برای رسیدن به مراد استعمالی گاهی از غیر ظهور کلام ذوالقرینه هم استفاده می کند.

**تنبیهات جمع عرفی**

تنبیه اول؛ شرائط جمع عرفی

شهید صدر چهار شرط برای جمع عرفی مطرح می کنند که برخی از آنها را رد می کنند. عمده شرطی که مطرح می کنند، صدور دو دلیل از یک متکلم است. ایشان این گونه جمع عرفی را تحلیل کرده اند که جمع عرفی این است که متکلم قرینه ای برای تعیین مراد از ذوالقرینه نصب کرده است. نتیجه طبیعی این تحلیل این است که لازمه جمع عرفی صدور دو دلیل از یک نفر است.

ایشان تعبیر می کنند که متکلم به دو کلام یا باید واحد باشد یا به حکم واحد. گاهی ممکن است متکلم کلامی را مبهم ارائه کند و بعد به کسی بگوید که مراد من این است و تو مراد مرا به دیگران برسان. اینجا دو متکلم در حکم واحد محسوب می شود. در نظام های قانون گذاری این امر طبیعی است که در تدوین قانون مرجعی نیز برای تفسیر معرفی می شوند. ممکن است تدوین کنندگان قانون با اعضای این نهاد مفسِر متفاوت باشند، ولی در حکم یک متکلم محسوب می شوند. به خصوص در ابهاماتی که در اثر گذشت زمان ایجاد می شود که در زمان صدور و تدوین قانون ممکن است قانون گذار توجه تفصیلی به جزییات نداشته باشد. مفسِر باید با توجه اهداف قانون حکم موارد مبهم را بیان کند.

در محاورات عرفی اگر کسی بخواهد بر قرینه منفصل اعتماد کند، اصل اولی این است که خودش کلام خود را تفسیر کند. واگذاری تفسیر به فرد دیگر اشکال عقلی ندارد، ولی خلاف طبع عقلایی در تقنین است که قرینه در کلام دیگری وارد شود. ولی این امر امکان عقلی یا عقلایی دارد. در سابق این گونه رسم بود که پس از درس برخی از شاگردان درس را مجددا تقریر می کردند. در اینجا ممکن است استاد در جلسه درس، مطالب را در سطح بالایی ارائه کند و مقدمات و سایر توضیحات را به این شاگرد موکول کند. این مطلب غیرعقلایی نیست، ولی چندان شایع نیست.

نکته اصلی در این بحث این است که برای رسیدن به مراد استعمالی متکلم در موارد جمع عرفی الزامی نیست که متکلم خودش کلام دوم را قرینه بر تعیین مراد از کلام اول قرار داده باشد، بلکه گاه در اثر گذشت زمان یا در اثر غفلت متکلم، کلام اول وی در افهامِ مراد، نارسایی داشته باشد و ما با استفاده از کلام دوم، مراد متکلم را از کلام اول به دست آوریم بدون این که متکلم به کلام اول چنین استفاده ای را قصد کرده باشد.

یکی از مصادیق شایع این مورد، تفسیر کلمات فقهاست. فرض کنید فقیهی فرعی را مطرح می کند که اگر ما باشیم و متن مذکور، از آن معنایی را می فهمیدیم. ولی اگر کلام دیگری را از فقیه دیگری که هم فکر این فقیه است، ببینیم، این گونه قضاوت می کنیم که بیان فقیه اول قاصر بوده یا این که ظهور الفاظ در طول زمان تغییر کرده است؛ مثلا لفظ مکروه به کار برده و مراد تحریم بوده است و در طول

زمان این اصطلاح دچار تحول معنوی شده است. ما به قرینه روایات بحث و کلمات سایر فقها این کلام را تفسیر می کنیم. معنای این مطلب این نیست که فقیه اول به کلام فقیه دیگر اعتماد کرده است تا گفته شود که این مطلب خلاف اصل است. بلکه ما برای رسیدن به کلام وی از کلام دیگر استفاده می کنیم.

برخی برای رسیدن به فتاوای فقها از نص عبارت فقیه استفاده می کنند، ولی برخی دیگر به مستندات و مبانی فقیه نیز توجه می کنند. اگر در روش اخیر افراط نشود، در فهم کلمات فقها روش مناسب تری محسوب می شود. گاهی هست که با وجود این که مستند فتوای فقهی را می دانیم باز به جهت صراحت عبارت نمی توانیم مستند فتوایش را قرینه بر تفسیر آن کلام قرار دهیم؛ چرا که باید عبارت تحمل خلاف ظاهر را داشته باشد. گاهی شروح کفایه مطلبی را در شرح عبارت مرحوم آخوند ذکر می کنند که وجود مطلب متقنی است، ولی مطلب قابل استناد به آخوند نیست؛ چرا که عبارات با این مطلب سازگاری ندارد. گاهی هم هست که عبارت تحمل این تقریب را دارد و می توان گفت که قصور تعبیری وجود داشته است. جمع عرفی گاهی برای حل مشکل سوء تعبیرها است.

در این مورد لازم نیست که دو کلام از یک متکلم صادر شده باشد؛ چون نکته جمع عرفی این نیست که متکلم برای افهام مراد خود به کلام دیگری اعتماد کرده باشد، بلکه چه بسا متکلم خیال می کرده که کلامش وافی به مقصود است یا به جهت این که افهام خلاف مقصود بعد طاری شده است. یکی از مشکلات در کلمات فقها همین بحث از ضعف تعبیر است. مثلا بحثی مطرح است که در مسجدالحرام که مردها و زن ها، بدون فاصله با هم نماز می خوانند (در حالی که شرط صحت نماز، عدم تقدم زن است) حکم چیست؟ برخی از فقها در پاسخ گفته اند که ما چون تقدم زن بر مرد را در نماز مکروه می دانیم، مانعی در این مطلب نمی بینیم. حاج آقا می فرمودند که در اینجا غفلتی حاصل شده است. در اصل روایتی که شرطیت عدم تقدم زن را مطرح می کند، مورد آن غیر مکه است. روایت این است: عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ مَکَّةُ بَکَّةَ لِأَنَّهُ یَبْتَکُّ فِیهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ الْمَرْأَةُ تُصَلِّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ یَسَارِکَ وَ مَعَکَ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِکَ وَ إِنَّمَا یُکْرَهُ فِی سَائِرِ الْبُلْدَانِ[[1]](#footnote-1). گاه فقیه در پاسخِ استفتا از مستند فتوا غافل شده و توجه نکرده که گاه کراهت مخصوص به غیر مکه است یا شاید اصلا روایت را ندیده باشد یا این که روایت را دیده، ولی در مقام فتوا قیود را ملاحظه نکرده است.

با عنایت به این گونه ضعف تعبیرهاست که گاهی در استناد فتوا به فقیه انسان تردید می کند. حتی اگر از متکلم سوال شود، این ظهور را انکار کند. مثال دیگر در تبیین بحث این است که گاه از یک حادثه دو گزارش تهیه شده است؛ در یک گزارش آمده است که زید در آنجا بوده است و ظهور زید در

زید بن عمرو است. در گزارش دیگر صریحا آمده است که زید بن عمرو آنجا نبوده است. این مطلب گاهی قرینه می شود که مراد از زید در گزارش اول، زید بن بکر است. در اینجا از ظهور لفظ زید رفع ید می کنیم و می گوییم متکلم سوء تعبیر داشته است به جهت صراحت نقل دیگر. در اینجا این گونه نیست که گزارشگر اول به گزارش دوم اعتماد کرده باشد، بلکه از ظهور لفظ زید غفلت داشته است.

یا مثلا ممکن است عبارت نجاشی با عبارت شیخ در مورد یک راوی متفاوت باشد. ما می توانیم با عبارت یکی عبارت دیگری را تفسیر کنیم؛ چرا که بعید است بین اینها تا این اندازه اختلاف باشد و این استبعاد سبب می شود که ما از یک کلام خلاف ظاهر اراده کنیم. یا این که دو وقف نامه وجود دارد که ظاهر یکی این است که همه اموال را وقف کرده است. از وقف نامه دوم استفاده می شود که وقف اول درباره اموال مفروز بوده و شامل اموال مشاع نیست. عروض این گونه غفلت ها طبیعی است. حال ممکن است گوینده این دو کلام تفاوت داشته باشد. با این حال ممکن است کلام یکی قرینه بر کلام دیگری باشد. آنچه مهم است این است که هر دو ناظر به یک واقعه باشند. صدور دو کلام از یک نفر لازم نیست، ولی ارتباط اینها لازم است و این که دو کلام مصب واحد داشته باشند و لو به جهت مدلول التزامی.

مثلا در همین مثال وقف نامه، در وقف نامه دوم آمده است که فلان مال خاص را به این شکل وقف کردم. این مطلب مفهوم و مدلول التزامیش این است که وقف دیگری به این مال تعلق نگرفته است. ما به نصوصیت دلیل دوم از ظهور دلیل اول در این که این مال قبلا به شکل دیگری وقف شده، رفع ید می کنیم. تعارض دو دلیل فرع این است که هر دو ناظر به یک حکم باشند. بعد از ثبوت اختلاف بین دو دلیل ما با دلیل اظهر از دلیل ظاهر رفع ید می کنیم.

خلاصه این که شرط مذکور در کلام شهید صدر ناشی از تحلیل ایشان از جمع عرفی است که ما به تحلیل ایشان معتقد نیستیم.

بحث دوم که در جلسه آتی به آن خواهیم پرداخت این است که آیا قرینه و ذوالقرینه باید متعین باشند یا این که در مواردی مانند عموم و خصوص من وجه هم می توان جمع عرفی را پیاده کرد یا این که حتما باید در مورد افتراق به اخبار علاجیه رجوع کرد. آیا جمع عرفی با عدم تعین سازگار است یا خیر؟

1. 1.وسائل‏الشيعة ج : 5 ص : 126 [↑](#footnote-ref-1)